



تقریر درس خارج اصول فقه آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام محمدعلی زحمت کش	جلسه	۷۸	تاریخ	۱۴۰۵/۰۱/۲۳
عنوان ۱	اصول عملیه				
عنوان ۲	مقدمات بحث				
عنوان ۳	مرور مقدمات مطرح شده				

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ»

چکیده

در آغاز، استاد با توکل بر خدا و توسل به حضرت ولی عصر علیه السلام، از شهدا یاد کرده و ظهور حقانیت مکتب امیرالمؤمنین علیه السلام را از نشانه‌های تحول بزرگ در جهان دانستند. نماد این ظهور، گسترش شعار «حیدر، حیدر» معرفی شد، که بیانگر وجه قاطع و فارق میان حق و باطل در شخصیت امام علی علیه السلام است. در ادامه با استناد به فرمایش آن حضرت، بر استمرار حرکت اهل حق در مسیر طولانی تاریخ تأکید شد تا رسیدن به ظهور و عزت نهایی امت اسلامی.

بخش دوم درس، به مرور مباحث پیشین اصول فقه اختصاص دارد. بیان شد که موضوع اصلی، اصول عملیه است و در مقدمات بحث، به چهار مبحث پرداخته شد. در مبحث نخست تعریف اصل بیان شد که «دلیل بر حکم شرعی ثانوی در صورت فقدان دلیل بر حکم شرعی اولیه» است. مبحث دوم، درباره تاریخچه اصول عملیه بود. در این مبحث توضیح داده می‌شود که پیش از وحید بهبهانی، اصول عملیه به‌طور پراکنده و ابتدایی در کتب و مباحث اصول فقه مطرح بوده است، اما ساختار علمی و مدون اصول به معنایی که امروز در حوزه‌های علمیه شناخته می‌شود، توسط وحید بهبهانی رحمه الله بنیان گذاشته شد. پس از او، شیخ انصاری رحمه الله این مباحث را تکامل داد و تفکیک بنیادین «دلیل اجتهادی» از «دلیل فقهاتی» را روشن ساخت. تفکیکی که بعدها یکی از امتیازات مهم مکتب اصولی شیعه شد. مبحث سوم در مورد تقسیم ثلاثی (شک، قطع، ظن) مرحوم شیخ انصاری درباره حالات مکلف هنگام مواجهه با حکم شرعی بود. استاد معتقد است این تقسیم حتی بر مبانی خود شیخ دقیق نیست؛ زیرا مکلف پس از ایمان به خدا و رسول، پیش از ورود به بحث و قبل از مراجعه به ادله، قطع دارد؛ قطع به اصل وجود تکالیف شرعی. بنابراین نقطه آغاز مباحث باید «قطع» باشد، و پایان آن نیز رسیدن به یک قطع است: یا قطع به حجیت اماره، یا قطع به حجیت اصل عملی. این نگاه، ساختار فهم حجیت و وظیفه عملی مکلف را از نو تنظیم می‌کند. مبحث چهارم که مطرح شد اما تکمیل نشد، فرق بین امارات و اصول است که توضیح آن به جلسات آینده موکول شد.

سخنان ابتدایی

با توکل بر خدا و تمسک به ذیل عنایات حضرت ولی عصر علیه السلام، و با دعا برای علو درجات شهید بزرگ امت، امام شهیدمان حضرت آیت الله العظمی شهید خامنه‌ای رحمته الله، و همه شهدای این دوره اخیر که همگی از شهدای برجسته و منتخب بوده‌اند و تمام شهدای ملت ما در این دوره و شهدای دوره‌های پیشین و نیز شهدای جهان اسلام از جمله سید حسن نصرالله، شهید حاج قاسم سلیمانی، حاج مهدی و دیگر بزرگانی که در این جریان‌ها، چه گذشته و چه کنونی، به شهادت رسیدند.

جهان امروز در در آستانه یک تحول بزرگ قرار گرفته است. نشانه‌های قرب ظهور بیش از هر زمان دیگری آشکار شده است. یکی از مهم‌ترین علائم قرب ظهور، دو پدیده شگفت‌انگیزی است که در این دوران اخیر رخ داده است.

پدیده نخست، ظهور و بروز حقانیت مکتب امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ همان مکتب رسول الله که جلوه تفصیلی آن، مکتب حضرت امیر است. ما همیشه عرض کرده‌ایم، و گاهی نیز در برخی از جلسات متذکر شده‌ایم، که شخصیت امیرالمؤمنین علیه السلام شخصیت تفصیلی و تبیینی رسول خداست؛ یعنی همان حقیقت، اما در جلوه‌ای روشن‌تر و تفصیلی‌تر. چنان‌که خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «أَنَا أَقَاتِلُ عَلَى التَّنْزِيلِ وَعَلِيٌّ يَقَاتِلُ عَلَى التَّأْوِيلِ»^۱.

تنزیل، همان کتاب خداست که «فِيهِ تَبَيَانٌ كُلِّ شَيْءٍ» است، اما این تبیان، با همان تأویل تحقق می‌یابد که به وسیله شخصیت امیرالمؤمنین علیه السلام و نفس ایشان انجام می‌شود.

در این شرایط اخیر، انسان در میان مردم اموری را می‌بیند که آموزشی نیست؛ یعنی چنین نیست که معلم یا شخص خاصی به مردم گفته باشد این‌گونه بگویید یا چنین کنید. یکی از این پدیده‌ها شعار «حیدر، حیدر» است. این شعار با شعار «علی، علی» نیز فرق دارد. علی بن ابی طالب علیه السلام را همه مسلمانان قبول دارند؛ حال یا قبول اجمالی یا قبول تفصیلی و یا به یک مرتبه از مراتب، قبول دارند؛ اما «حیدر» نماد یک شخصیت است؛ نماد آن بُعد خاص از وجود امیرالمؤمنین، خصوصاً آن بُعدی که در جبهه خیبر جلوه کرد. در جنگ خیبر، شخصیت فرقانی علی بن ابی طالب علیه السلام جلوه کرد؛ یعنی شخصیت فارق بین حق و باطل؛ فارق بین سستی و همت و ایمان کامل و ایمان ناقص.

حضرت رسول، در جنگ خیبر فرمودند: «لَأُعْطِيََنَّ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ»^۲. عنوان «يُحِبُّ اللَّهُ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ»، با تقدیم «يُحِبُّ اللَّهُ وَرَسُولَهُ»، تعریف جامع محتوی فصل و جنس و تمام مقومات ماهیت ایمانی خالص است. همین عنوان در آن آیه نیز آمده است که می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ حُبُّهُمْ وَحُبُّنَا﴾^۳

۱. بحارالانوار؛ ج ۳۲، ص ۳۰۳.

۲. همان؛ ج ۳۹، ص ۱۱.

۳. سوره مائده: ۵۴.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هرکس از شما، از آیین خود بازگردد، [به خدا زبانی نمی‌رساند]؛ خداوند جمعیتی را می‌آورد که آنها را دوست دارد و آنان او را دوست دارند.

این، «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ»، همان است که می‌فرماید:

﴿إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾؛

اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید! تا خدا شما را دوست بدارد.

این عنوان، جامع‌ترین عنوان ایمان است؛ یعنی جامع‌ترین تعریف مؤمن است. مؤمنی که به این مرتبه برسد، به درجه ایمان تام رسیده و صدق ایمان بر او، صدق حقیقی است.

این عنوان به امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگی داده شد که حضرت خود را با عنوان «حیدر» معرفی کرد: «أَنَا الَّذِي سَمَّيْنِي أُمِّي حَيْدَرَةً»^۲. در جنگ‌های دیگر چنین رجزخوانی‌ای از حضرت نقل نشده؛ اما در جنگ خیبر، حضرت با این عنوان، خود را معرفی کرده است.

اینکه امروز این عنوان «حیدر» بر زبان مردم افتاده و به شعار و نماد حرکت و حضور آنان تبدیل شده، بسیار معنادار است. امیدواریم آنچه می‌بینیم همان باشد که حضرت امیر علیه السلام در آن فرمایش عجیب خود بیان کرده‌اند؛ فرمایشی که بنده گاه عرض کرده‌ام از نظر بلاغی و ادبی کمتر جمله‌ای داریم که در چنین اوجی از فصاحت و بلاغت باشد. پس از قرآن و بیانات جوامع الکلم رسول الله صلی الله علیه و آله، کلامی با چنین جامعیتی وجود ندارد:

﴿لَنَا حَقٌّ فَإِنْ أُعْطِينَاهُ وَالْأَرْكَبْنَا أَعْجَازَ الْإِبِلِ وَإِنْ طَالَ السَّرَى﴾^۳؛

و درود خدا بر او، فرمود: ما را حقی است اگر به ما داده شود [چه بهتر]، و گر نه بر پشت شتران سوار شویم و برای گرفتن آن برانیم؛ هر چند شب روی به طول انجامد.

برخی فرمایشات حضرت، بیان معارف الهی و بیانات احکام شرعی و امثال آن است؛ اما این، بحث فلسفه تاریخی و علم اجتماعی است. حضرت تمام حرکت تاریخ تا انجام آن را با این جمله کوتاه بیان کرده است. حضرت می‌فرماید ما حقی داریم که اگر این حق را به ما بدهند و جامعه بشر تسلیم حق ما شود، فبها؛ [اگر این حق به ما داده شود، جامعه بشر در مسیر درست قرار می‌گیرد؛ اما اگر حق ما داده نشود، ما از این کاروان پیاده نمی‌شویم]. مراد از «إِبِل» در اینجا، قافله‌ای از شتران است؛ نه یک شتر؛ چراکه می‌فرماید: «أَعْجَازَ الْإِبِلِ». «أَعْجَاز» یعنی در ردیف آخر و بخش پایانی از هر چیزی. حضرت می‌فرماید ما در ردیف آخر این قافله می‌نشینیم. از این قافله، پیاده نمی‌شویم و کسی نمی‌تواند ما را از این قافله پیاده کند. یعنی خواه ناخواه، وقتی مردم حق ما را ندهند، ما در ردیف آخر می‌نشینیم و پیاده نخواهیم شد. نمی‌فرماید: «نزلنا»، یا

۱. سوره آل عمران: ۳۱.

۲. بحار الانوار؛ ج ۲۱، ص ۹.

۳. نهج البلاغه؛ حکمت ۲۲.

«توقفنا»؛ توقفی در کار نیست؛ بلکه «رکبنا له» است. خلاصه اینکه حضرت می فرماید ما در ردیف آخر این قافله می نشینیم و پیاده نمی شویم و حضور داریم؛ لکن حضور ما، پشت پرده است. حضور ما حضوری در انتهای قافله است. در آن موضع می نشینیم و منتظر می مانیم، چرا که «رکبنا له»؛ انتظار را می رساند؛ یعنی برای آن حق، منتظر می مانیم.

«سری»، اسم مصدر «إسراء» است. «إسراء»، به معنای شب روی است. در آن آیه که می فرماید: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى»^۱، بدین جهت است که آن، یک سیر شبانه بود. «إسراء» یعنی سیر شبانه. عرب، سفر شبانه را «إسراء» می گوید، و اسم مصدر آن «سری» است.

حضرت می فرماید هرچه این مسیر شبانه طولانی تر شود، [ما منتظر می مانیم]. این جمله نشانه آن است که یک شب روی وجود خواهد داشت و جامعه اسلامی، دچار یک سیر شبانه خواهد شد؛ «وَاللَّيْلُ إِذَا سَجَى»^۲ در آن راه پیدا می کند. در برخی از تفاسیر آمده است که «وَالضُّحَى»^۳، دوران حکومت رسول الله صلی الله علیه و آله است و «وَاللَّيْلُ إِذَا سَجَى» اشاره به حکومت هایی است که بر جامعه اسلامی حکومت می کند و عبارت «وَإِنْ طَالَ السَّرَى»، اشاره به این دوره طولانی شب روی است. تا سرانجام، با پایان یافتن این «اسراء شبانه»، نوبت به امیرالمؤمنین علیه السلام خواهد رسید.

اینکه امروز می بینیم نام امیرالمؤمنین علیه السلام در اجتماعات مردمی، در فضای عمومی و در خیابان ها به عنوان برترین نام و شعار وحدت مردم بر زبان هاست، خود نشانه ای از پایان این شب روی تاریخی است. ما به پایان این شب روی بسیار نزدیک شده ایم، بسیار نزدیک.

امیدواریم خداوند متعال ملت ما را پیروز گرداند، رزمندگان ما را یاری کند، و به مسئولان ما - که انصافاً همه خوب به میدان آمدند - توفیق عنایت فرماید.

رهبر فعلی ما (سلمه الله تعالی) سخنی در مورد رهبر شهید ما فرمود مبنی بر اینکه یکی از خصوصیات مقام رهبری شهیدمان این بود که جامعه را تربیت کردند. این سخن، سخن بزرگی است که جای تحلیل و تأمل فراوان دارد. باید دید مقام معظم رهبری شهید ما، در آن دوران سی و هفت ساله رهبری شان، چگونه انسان ها را تربیت کردند، چگونه مفاهیم بلند اسلامی را به واقعیت های اجتماعی تبدیل نمودند.

امیدواریم خداوند متعال به این مردم عزت بیشتری عطا فرماید، و ما را شاهد پایان مشکلات و پایان این شب روی قرار دهد، با پیروزی ملت ما و جمهوری اسلامی ایران، و با ظهور حضرت ولی عصر علیه السلام؛ که او نهایت آرزوی ماست.

۱. «پاک و منزه است خدایی که بنده اش را در یک شب، از مسجد الحرام به مسجد الاقصی برد». سورة اسراء: ۱.

۲. «و سوگند به شب در آن هنگام که آرام گیرد». سورة ضحی: ۲.

۳. «قسم به روز در آن هنگام که آفتاب برآید [و همه جا را فراگیرد]». سورة ضحی: ۱.

مروری بر مباحث پیشین

در آغاز مباحث امروز در اصول، لازم است مروری بر فهرست مباحث گذشته داشته باشیم تا ذهن‌ها آماده شود. در درس‌های پیش گفتیم: موضوع بحث ما در اصول عملیه است. پیش از ورود به مباحث اصلی، شماری مقدمات لازم بود که تاکنون چهار مبحث از آن مطرح شده، گرچه مبحث چهارم هنوز تکمیل نشده است. در مبحث نخست، درباره معنای «اصل» به تفصیل سخن گفتیم. معانی گوناگونی بیان شد، اما به نظر ما تعریف اصح و اسلم برای «اصل عملی» این است:

«الأصلُ العمليُّ هو الدليلُ على الحكمِ الشرعيِّ الثانويِّ عندَ عدمِ الوجوبِ الدليلِ على الحكمِ الشرعيِّ الأوَّلِ»

این تعریف، هم جامع‌تر است و هم دقیق‌تر از آنچه دیگر بزرگان گفته‌اند و شامل هر دو قسم اصول یعنی شرعیه و عقلیه است و «برائت»، «تخیر»، «احتیاط» و «استصحاب» را همه دربرمی‌گیرد.

در مبحث دوم، درباره تاریخچه شکل‌گیری اصول عملیه سخن گفتیم. بررسی کردیم که اصول عملیه از چه زمانی پدید آمد و پیش از آن، آیا چنین بحثی وجود داشته است یا نه. گفتیم در مجموع، قبل از مرحوم وحید بهبهانی نیز مباحثی به صورت ابتدایی درباره اصول مطرح بوده است؛ ولی به معنای علمی و مدون امروزی، مؤسس و بنیان‌گذار اصلی این علم، وحید بهبهانی رحمته الله است.

البته عرض کردیم که بحث اصول عملیه، گرچه با او تأسیس شد، اما دو مرحله تطور را گذرانده است: مرحله نخست، تأسیس و بنیان‌گذاری به دست وحید بهبهانی در این مفهوم جدید، و مرحله دوم، تکامل و شکوفایی آن به دست شیخ انصاری رحمته الله که بحث را به تکامل رساند و اقسام و نسب بین آنها را بیان فرمودند.

مرحوم وحید، اصل عملی را تأسیس کردند، به این معنا که تفاوت میان دلیل اجتهادی و دلیل فقهاتی را روشن ساخت و بیان نمود که اصل عملی، دلیل فقهاتی است و اماره، دلیل اجتهادی است. ایشان توضیح دادند که چرا هر یک را بدین نام‌ها، نامگذاری کردند؛ اینکه چرا به امارات «دلیل اجتهادی» و به اصول عملیه، «دلیل فقهاتی» می‌گویند. این نکته را ایشان به صورت اجمالی بیان کرده‌اند، اما تفصیل و تبیین آن را مرحوم شیخ انصاری ارائه داده است؛ یعنی شیخ توضیح داده که چرا وحید بهبهانی به امارات تعبیر «ادله اجتهادی» نموده و به اصول عملیه «ادله فقهاتی» گفته است. این چرایی که شیخ بیان کرده، چرایی درستی است؛ زیرا در عبارات وحید بهبهانی نیز اشاراتی به همین معنا وجود دارد.

مبنای مطلب نیز چنین است: در تعریف فقه، علم اخذ شده است؛ فقه عبارت است از «العلم بالأحكام الفرعية الشرعية...». اما در تعریف اجتهاد، ظن اخذ شده است. در تعریف مشهور اجتهاد گفته‌اند: «بذلُّ الجُهدِ أو استفراغُ الوسعِ في تحصيلِ الظنِّ بالأحكام الشرعية». چون در تعریف اجتهاد، «ظن» آمده است و امارات نیز «ادله ظنیه» هستند، بنابراین به تناسب، ایشان امارات را ادله اجتهادی نامیده‌اند. از این روست که مرحوم وحید بهبهانی فرمودند: امارات، دلیل اجتهادی‌اند؛ زیرا اجتهاد یعنی تحصيل ظن، و امارات نیز همین کار را انجام می‌دهند.

اما اصول عملیه چنین نیستند؛ در اصول عملیه ما تحصيل ظن نمی‌کنیم، بلکه تحصيل علم می‌کنیم؛ البته علم به چه؟ علم به آنچه مقضای وظیفه عملیه یا مقتضای اصل عملی است.

بنابراین اصول عملیه چون ناظر به علم به وظیفه عملی هستند و نه ناظر به تحصیل ظن نسبت به حکم واقعی، به آنها ادله فقهاتی گفته شده است.

این همان نکته‌ای است که مرحوم شیخ انصاری به عنوان مناسبت تعبیر سخن مرحوم وحید بهبهانی توضیح داده‌اند. البته در عبارات وحید بهبهانی نیز نشانه‌هایی از همین معنا موجود است؛ و این گونه نیست که شیخ، این تحلیل را صرفاً به حدس شخصی ارائه داده باشد.

تقسیم ادله به «ادله اجتهادیه» و «ادله فقهائیه» یعنی تقسیم اصول به امارات و اصول، کاری است که به دست مرحوم وحید بهبهانی صورت گرفت و از ممیزات اصول شیعی است. در حقیقت، کسی که اصول شیعه را به طور کامل از اصول مذاهب دیگر جدا کرد و آن را تبدیل به یک نظام اصولی مستقل نمود - خصوصاً در باب حجج و امارات - وحید بهبهانی است.

در باب حجج و امارات، ما اصولی کاملاً مستقل و متمایز از اصول فقه اهل سنت داریم؛ تفاوت‌ها بسیار اساسی است. در مباحث الفاظ نیز آنچه توسط علمای مدرسه اهل بیت علیهم السلام ارائه شده، از جهت گستردگی، دقت، و عمق علمی، تفاوتی از زمین تا آسمان با آنچه در اصول دیگر مذاهب مطرح است، دارد؛ اما عناوین مباحث، قریب به هم است. اما در مباحث حجج، حتی عناوین نیز اساساً متفاوت شده است.

به هر حال، شیخ انصاری که وارد بحث اصول عملیه شد، این مباحث را با تفصیل بیشتر بیان کرد که در جلسات پیشین اشاره‌هایی به این تفصیلات داشتیم. این خلاصه بخش دوم از بحث ما بود. اما بحث سوم ما درباره تقسیم ثلاثی مرحوم شیخ بود. گفتیم مرحوم شیخ، در آغاز مباحث اصول عملیه، یک تقسیم ثلاثی ارائه کردند:

«اعلم: أن المكلف إذا التفت إلى حكم شرعي، فلما أن يحصل له الشك فيه، أو القطع، أو الظن»؛

بدان که مکلف، هنگامی که به یک حکم شرعی توجه پیدا می‌کند، حال او از سه صورت بیرون نیست: یا نسبت به آن شک پیدا می‌کند، یا قطع، یا ظن.

و بر این اساس، مباحث حجج و اصول عملیه را پایه‌گذاری کردند. از این رو، بحث را با قطع شروع کردند، سپس به ظن پرداختند، و بعد وارد بحث شک شدند.

اما ما گفتیم که به نظر ما - حتی بنابر مبانی خود شیخ - این تقسیم به این شکل، تقسیم دقیقی نیست. زیرا به نظر ما، مکلف پیش از آنکه به دنبال دلیل بگردد، قطع دارد؛ ما بحث را از قطع آغاز می‌کنیم. مکلف، پس از تحقیق درباره وجود خدا و رسالت پیامبر و پذیرش اسلام، قطع اجمالی پیدا می‌کند به اینکه احکام شرعیه الزامیه‌ای از سوی شارع بر عهده اوست. این قطع، پایه شروع بحث است؛ یعنی انسان از لحظه‌ای که مسلمان می‌شود، قطع به وجود تکالیف الزامی دارد.

پس باید به دنبال فراغ ذمه از این تکالیف قطعی باشد. از نظر عقل نیز حکم داریم که: «اشتغال یقینی، فراغ یقینی می‌خواهد». پس آغاز بحث از قطع است و پایان بحث نیز بازگشت به قطع دارد. هم آغاز و هم پایان مباحث حجج و اصول عملیه، به قطع مربوط است. منتهی این قطع پایانی، یا قطع به حجیت اماره است، یا قطع به حجیت اصل عملی. یعنی چه در امارات و چه در اصول عملیه، ما در نهایت به نوعی قطع به دلیل می‌رسیم؛ چه اینکه این دلیل، دلیل بر احکام شرعیه واقعی اولیه باشد و چه اینکه، دلیل عند عدم الدلیل باشد.

پرسشگر: ...

استاد: ما گفتیم که سروکار ما با «حکم» نیست؛ بلکه با «حجیت» است. در گذشته بیان شد که بزرگ‌ترین امتیازات مذهب شیعه، مسأله «حجت» است. این واژه در مذهب اهل بیت، به عنوان محور مطرح است. از امام معصوم که از او تعبیر به «حجت» می‌شود؛ نایب او نیز حجت است؛ تا طلبه علوم دینی که «حجت الاسلام» نامیده می‌شود. این نام‌گذاری‌ها اشاره دارد به اینکه آنچه در مذهب ما اصالت دارد، حجت است. بنابراین، ما به دنبال حجت هستیم. ما مکلف به دسترسی به احکام واقعی حقیقیه عندالله نیستیم. ما مکلف به حجت هستیم.

پرسشگر: این مطلب، دلالت قرآنی نیز دارد که می‌فرماید: «لَيْسَ يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ»^۱.

استاد: بله؛ هم این آیه است و هم آیات دیگر. در اینجا می‌فرماید: «لَيْسَ يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ». این مطلب مهمی است که مکلف، باید به حکم امام عمل کند و نگوید که آیا امام حکم واقعی را بیان کرده یا حکم ظاهری. این نکته مهمی است. نکته قوت ما این است که ما می‌گوییم ما یک رهبری داریم که حجت است. من مکلف دیگر کاری ندارم که این حکم، مطابق با واقع است یا خیر. این نکته اصلی است.

پس، ما با احکام واقعی سروکار نداریم، بلکه با حجت‌ها سروکار داریم. درست است که خداوند احکام واقعی دارد و ما یقین داریم که احکام واقعی‌ای وجود دارد؛ اما آنچه تکلیف ماست، این است که حجت بر این احکام واقعی را دنبال کنیم. این مهم است. تا حجیت این حجت، برای ما قطعی نباشد، فراغت ذمه حاصل نمی‌شود. بنابراین، مکلف مأمور به پیروی از حجتی است که حجیت آن برای او قطعی شده است.

در نتیجه، در اصول ما چه در مباحث امارات و چه در اصول عملیه هدف، دستیابی به حجت قطعی است. فقه ما از دل همین اصول مبتنی بر قطع حجت برمی‌خیزد؛ فقهی که در آن، عمل، عملی مبتنی بر یقین است. آغازش قطع است، انجامش قطع است و بین آغاز و پایان نیز قطع است؛ یعنی ابتدا قطع به تکلیف وجود دارد و مکلف باید به دنبال تکلیف برود. با چه چیزی باید به دنبال تکلیف برود؟ با حجت مقطوع‌الحجیه. باید به این حجت عمل قطعی کند؛ یعنی باید یقین کند که فراغت بر ذمه برای او حاصل شده است. این، ساختار تفکر اصولی ماست که ساختار فقهی ما نیز بر همین مبتنی است و نتیجه آن است.

۱. «تا بعد از این پیامبران، حجیت برای مردم بر خدا باقی نماند». سوره نساء: ۱۶۵.

از این رو تقسیم سه گانه «قطع»، «ظن» و «شک»، [دقیق نیست]. حال نمی خواهیم این تعبیر را به کار ببریم؛ اما گاهی ما در برخی از تعابیر به یک لحاظ، تحت تأثیر تفکر حاکم بر جهان اسلام هستیم. عکس العملی که اخباریون داشتند نیز در نتیجه این بود که چنین چیزی را احساس کردند؛ که البته راه کجی را پیمودند.

در هر حال، باید تأکید کنیم که اساس بحث ما در حجج و امارات، قطع است؛ نه قطع به حکم، بلکه قطع به حجت. قطع به حجت خود بر دو گونه است:

۱. قطع به خود حجت؛ یعنی قطع به آنچه فی نفسه حجت است، مانند قول معصوم.
۲. قطع به حجتی است که حجت برای ما معین کرده است. این نوع قطع، یا قطع به دلیل بر احکام واقعی است؛ یا قطع بر دلیل عند عدم الدلیل بر حکم واقعی است.

پرسشگر: ...

استاد: ما همواره گفته ایم که اینکه گفته شده است که «إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ حُجَّةَ ظَاهِرَةٍ وَحُجَّةَ بَاطِنَةٍ فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالْأَئِمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَأَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ»^۱، کاری که عقول انجام می دهند، راهنمایی به حجت است؛ یعنی ما از طریق عقل، حجت را تشخیص می دهیم؛ اما خود عقل، نمی تواند کار حجت را انجام دهد که بخواهد احکام خداوند را برای ما تبیین کند؛ عقل، جایگزین آن حجت نمی شود؛ بلکه طریق به حجت است و به یک معنا، حجة علی الحجة است.

لذاست که باید گفت حجت اصلی، قطع است. این قطع، یا قطع بر دلیلی است که دلیل بر حکم واقعی اولی است که همان اماره است؛ یا قطع به دلیل عند عدم الدلیل بر حکم واقعی است که همان اصول عملیه است.

پرسشگر: ...

استاد: ظن بودن یا ظن نبودن، دخلی در حجیت ندارد. ما در مباحث حجج و اصول عملیه، به دنبال حجت هستیم و کاری به ظن نداریم؛ لذا ممکن است که حجت قائم شود؛ اما من، ظن به مطابقت پیدا نکنم؛ اما همین که حجت بودن آن مقطوع بها باشد، عمل به آن لازم است.

دو واقعه رد الشمس اتفاق افتاده است: رد الشمس نخست، برهان بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام است که در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله رخ داده است. در این واقعه - مطابق نقل روایات - پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سر مبارک خود را بر دامن امیرالمؤمنین علیه السلام نهادند و به خواب رفتند. این خواب نیز خواب الهی بود. این خواب تا وقتی ادامه پیدا کرد که آفتاب غروب کردند و حضرت علی علیه السلام به احترام رسول خدا برخاستند و نماز عصر ایشان تا بعد از غروب آفتاب به تأخیر افتاد. با اشاره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و به اذن الهی، خورشید به زمان فضیلت نماز عصر برگشت و امیرالمؤمنین نماز عصر را در وقت فضیلت ادا کردند. خداوند تمام این جهان را برای او حرکت می اندازد تا او نماز خود را در وقت فضیلت بخواند. این رد الشمس اولی است که باید برای مردم بیان شود و توضیح داده شود.

این رد الشمس و رد الشمس دوم، مسلم بین مسلمین است. این رد الشمس، بر اصل امامت دلالت دارد؛ رد الشمس دوم، بر وجوب تبعیت از این امام به صورت مطلق دلالت دارد.

در رد الشمس دوم - که در جنگ صفین رخ داده - حضرت با سپاه خود از صحرایی عبور می کردند. وقت نماز عصر رسید. برخی گفتند: «بایستیم و نماز بخوانیم». حضرت فرمودند: «توقف نمی کنیم». عده ای از خشک مقدس ها پیاده شدند و نماز را در اول وقت خواندند. اما گروهی گفتند: «ما کاری به این محاسبات نداریم؛ هر جا علی ایستاد، همانجا نماز خواهیم خواند». اینها همراه امام حرکت کردند تا اینکه خورشید غروب کرد. در تاریکی، حضرت فرمودند: «اکنون محل توقف ما اینجا است». حضرت دعایی خواندند و به اذن الهی خورشید بازگشت به افق، و نماز عصر در وقت خوانده شد.

این واقعه پیام روشنی دارد: ما مکلف این هستیم که از علی علیه السلام پیروی کنیم؛ نه اینکه بگوییم وقت نماز ما دیر می شود یا امثال این حرف ها. وظیفه ما ادای نماز پشت سر علی بن ابی طالب علیه السلام است. این مطلب مهمی است.

خلاصه اینکه ما مکلف به تبعیت از حجت هستیم؛ نه بیشتر و نه کمتر. بحث در اصول فقه نیز در همین است و ما در اصول فقه، به دنبال حجت هستیم. اصول ما، اصولی است که یا حجیت حجت را برای ما اثبات می کند، یا دلالت حجت را بر ما اثبات می کند.

بحث آخری که مطرح شد اما تکمیل نشد، فرق بین امارات و اصول و مسالکی که در این تفاوت وجود دارد بود که در آینده بیشتر توضیح خواهیم داد.

و صلّی الله علی محمد و آله الطّاهرين